



# اصول فقه ۲ (حلقه ثانیه)

سطح ۲

درس ۷۵

استاد: حجت الاسلام والمسلمین علم الهدی  
آموزشیار: آقای سید روح الله موسوی

## مقدمه

در درس گذشته، دلالت کلام و مفاهیم برخی جملات مورد بررسی قرار گرفت و بیان شد که جمله شرطیه دارای مفهوم است ولی جمله وصفیه به صورت سالبه جزئیه دارای وصف می‌باشد؛ چراکه اگر کلاً دارای مفهوم نباشد، محذور لغویت پیش خواهد آمد. در این درس از مفهوم «لقب» که در جمله بدون ذکر موصوف بیان می‌شود، سخن به میان خواهد آمد. در ادامه با مفهوم جملات غائیه و استثنائیه که به نحو سالبه جزئیه دارای مفهوم هستند آشنا خواهیم شد.

## متن درس

[قد يقال بثبوت المفهوم لأحد الوجهين التاليين: الأول: أنه لو كان يجب اكرام الفقير العادل و الفقير غير العادل معاً.....  
 الثانى: أنه لو كان يجب اكرام الفقير العادل و الفقير غير العادل....] و ينبغي أن نلاحظ فى هذا المجال أن الوصف تارة يذكر مع موصوفه فيقال مثلاً: «احترم العالم الفقيه» و أخرى يذكر مستقلاً فيقال: «احترم الفقيه». و الوجه الأول لاثبات المفهوم للوصف لو تم يجرى فى كلتا الحالتين و أما الوجه الثانى فيختص بالحالة الأولى، لأن ذكر الوصف فى الحالة الثانية لا يكون لغواً على أى حال مادام الموصوف غير مذكور.

جمل الغاية و الاستثناء:

و هناك جمل أخرى يقال عادةً بثبوت المفهوم لها كالجمله المتكفلة لحكم المغبى، كما فى «صم الى الليل» أو المتكفلة لحكم مع الاستثناء منه. و لا شك فى أن الغاية و الاستثناء يدلان على أن شخص الحكم الذى أريد ابرازه بذلك الخطاب منفى بعد وقوع الغاية و منفى عن المستثنى تطبيقاً لقاعدة احترازية القيود و لكن هذا لا يكفى لاثبات المفهوم لأن المطلوب فيه نفي طبيعى الحكم كما فى الجمله الشرطية و هذا يتوقف على اثبات كون الغاية أو الاستثناء غاية لطبيعى الحكم و استثناء منه على وزان كون المعلق فى الجمله الشرطية طبيعى الحكم، فان أمكن اثبات ذلك للغاية و لأداة الاستثناء مفهوم كمفهوم الجمله الشرطية فتدلان على أن طبيعى الحكم ينتفى عن جميع الحالات التى تشملها الغاية أو يشملها المستثنى و اذا لم يمكن اثبات ذلك لم يكن للغاية و الاستثناء مفهوم بهذا المعنى. نعم يثبت لها مفهوم محدود بقدر ما ثبت للوصف بقريئة اللغوية اذ لو كان طبيعى الحكم ثابتاً بعد الغاية أو للمستثنى أيضاً و لو جعل آخر، كان ذكر الغاية أو الاستثناء بلا مبرر عرفى فلا بد من افتراض انتفاء الطبيعى فى حالات وقوع الغاية و حالات المستثنى و لو بنحو السالبة الجزئية صيانة للكلام عن اللغوية.

## یادآوری (مفهوم وصف)

بیان شد که جمله وصفیه دارای مفهوم نیست. به عبارت دیگر، وقتی وصف منتفی است، سنخ حکم منتفی نخواهد بود. ولی ممکن است چنین ادعا کرد که برای دفع محذور لغویت، هنگام انتفاء وصف در برخی حالات، فی الجمله سنخ حکم منتفی باشد که این انتفاء به صورت سالبه جزئیه خواهد بود. آنچه در مفهوم وصف گذشت در مورد جملائی بود که صفت همراه موصوف بیان می‌شد.

## مفهوم لقب

گاهی وصف به تنهایی و بدون ذکر موصوف در جمله ذکر می‌شود؛ یعنی متکلم اساساً موصوف را بیان نمی‌کند. مثلاً به جای اینکه بگوید: «احترم العالم الفقیه»، می‌گوید: «احترم الفقیه». در این مثال، عالم که موصوف است، حذف شده است. این وصف از نگاه اصولیون، «لقب» نام دارد.

**سؤال:** آیا لقب دارای مفهوم است؟

**پاسخ:** در مباحث گذشته بیان شد که برای اثبات مفهوم وصف، دو وجه وجود دارد:

الف) مبتنی بودن بر ظهور عرفی؛ یعنی متکلم وقتی وصفی را بر زبان جاری می‌کند، مسلماً در مراد جدی او این وصف دخیل است. این وجه، مفهوم لقب را نیز در بر دارد.

ب) مبتنی بودن بر محذور لغویت

در هر دو حالت، همین که مولا وصفی را بر زبان آورد و از آن (وصف) دلالت تصویری در ذهن مخاطب ایجاد کند، حتماً این وصف را در مراد جدی خود دخالت داده است. بنابراین وجه اول که برای اثبات مفهوم وصف بیان شد، در اثبات مفهوم لقب نیز به کار خواهد آمد. ولی همان طور که بیان شد، وجه اول اساساً قابلیت اثبات مفهوم را ندارد و محتوای آن چیزی جز قاعده احترازیست قیود نیست.

وجه دوم در مفهوم لقب جایی ندارد. در اینجا ممکن نیست که گفته شود اگر هنگام انتفاء لقب، حکم منتفی بوده، پس ذکر لقب لغو است؛ زیرا در مفهوم وصف، موصوف ذکر شده بود و اگر متکلم می‌خواست حکم را در تمام موارد انتفاء وصف ثابت بداند، دیگر نیازی به ذکر وصف نداشت و می‌توانست به ذکر موصوف اکتفا کند. لکن در این جا وصف، موضوع حکم قرار گرفته است و نمی‌توان حکم را بدون موضوع بیان نمود؛ یعنی امکان ندارد که «الفقیه» در مثال «احترم الفقیه» حذف شود؛ زیرا لازمه آن، بیان حکم بدون موضوع خواهد بود.

## تطبیق

و ینبغی أن نلاحظ فی هذا المجال، أن الوصف تارة يذكر مع موصوفه<sup>۱</sup> فيقال مثلاً: «احترم العالم الفقیه» و آخری يذكر مستقلاً فيقال: «احترم الفقیه».

شایسته است که در این مجال ملاحظه کنیم که وصف گاهی با موصوفش ذکر می‌شود و گفته می‌شود: «احترم العالم الفقیه» و گاهی به صورت مستقل ذکر می‌شود و گفته می‌شود «احترم الفقیه».

<sup>۱</sup>. مرجع ضمیر: وصف.

و الوجه الأول لاثبات المفهوم للوصف لو تم يجرى فى كلتا الحالتين و أما الوجه الثانى فيختص بالحالة الأولى<sup>۱</sup>، لأن ذكر الوصف فى الحالة الثانية<sup>۲</sup> لا يكون لغواً على أى حال مادام الموصوف غير مذكور.

اگر وجه نخستى که برای اثبات مفهوم برای وصف ارائه شد، صحیح باشد، در هر دو حالت جاری خواهد بود. اما وجه دوم فقط مختص به حالت اول است؛ زیرا بیان وصف در حالت دوم، در هر صورتی لغو نیست تا زمانی که موصوف ذکر نشده است.

Sco۱:۰۸:۵۱

### مفهوم غایت

جملات دیگری هم وجود دارند که دارای مفهوم هستند. از آن جمله، جملاتی هستند که مغی برای غایتی باشند. مثل: «صم الى الليل». در این مثال، لفظ «الى» غایت برای وجوب صوم است و وجوب صوم تا زمانی که شب فرا برسد، باقی است. بحث در این است که آیا هنگام تحقق شب، سنخ وجوب صوم به کلی منتفی است یا نه؟ اگر هنگام تحقق شب (یعنی غایت)، سنخ حکم (وجوب روزه) منتفی باشد، مفهوم غایت ثابت است.

### مفهوم استثناء

گاهی نیز حکمی به همراه استثناء بیان می شود. برای مثال در جمله: «اکرم العلماء ألا الفساق منهم»، وجوب اکرام به علماء تعلق یافته است. لکن هر عالمی متعلق وجوب اکرام نیست و از علمای فاسق نفی شده است. مفهوم استثناء بدین شکل است که در «مستثنی» یعنی علمای فاسق، سنخ حکم (وجوب اکرام) منتفی است. پس اگر بتوان گفت که در مستثنی، سنخ حکم منتفی است، می توان قائل به مفهوم استثناء شد.

### تطبیق

#### جمل الغایة و الاستثناء

و هناك جمل أخرى يقال عادةً بثبوت المفهوم لها كالجمله المتكفلة<sup>۳</sup> لحکم المغی، كما فى «صم الى الليل» أو المتكفلة<sup>۴</sup> لحکم مع الاستثناء منه.

جملات غایت و استثناء جملات دیگری نیز هست که معمولاً در مورد آنها به ثبوت مفهوم سخن گفته می شود؛ مانند یک جمله که متکفل حکم مغی (دارای غایت) است، مانند مثال «صم الى الليل» است و یا متکفل حکمی است که از این حکم استثناء شده است.

Sco۲:۱۲:۲۹

۱. یعنی: مفهوم وصف.

۲. یعنی: در حالت لقب بودن موصوف.

۳. صفت «الجمله».

۴. معطوف علیه: «المتكفلة».

## آیا جمله غایت و استثناء مفهوم دارند؟

حقیقت این است که غایت و استثناء، دلالت بر انتفاء شخص حکم دارند؛ یعنی دال بر این هستند که شخص حکمی - که مستفاد از این خطاب مشخص است -، نسبت به وقت تحقق غایت در جمله غائیه و مستثنی در جمله استثنائیه، منتفی است. بنابراین، انتفاء شخص حکم با تحقق غایت در چیزی که استثناء شده، امری مسلم و غیرقابل خدشه است.

### مثال:

در جمله «صم الی اللیل» کاملاً معلوم است که وجوب روزه در این خطاب وارد شده و تا هنگام تحقق شب استمرار ندارد.

در مثال «اکرم العلماء ألا الفساق منهم» نیز وجوب اکرام، مخصوص عالمانی است که عادل هستند و شامل علمای فاسق نیست.

بنابراین شخص حکم هنگام تحقق غایت یا مستثنی، قطعاً منتفی است؛ این همان تطبیق قاعده احترازیست قیود است و با مفهوم نفوت دارد؛ زیرا نمی‌توان صرفاً به دلیل انتفاء شخص حکم، مدعی ثبوت مفهوم شد، ولی مطلوب در مفهوم انتفاء طبیعی و سنخ حکم است. «لیل» در مثال «صم الی اللیل»، غایت هر نوع وجوب روزه است و «ألا الفساق» در مثال «اکرم العلماء ألا الفساق منهم»، از هر نوع وجوب اکرام عالمی، استثناء شده است.

### نکته

در جمله شرطیه و وصفیه وقتی سخن از مفهوم به میان می‌آید، باید انتفاء حکم در زمان انتفاء شرط یا وصف باشد. ولی در این دو جمله (جملات غائیه و استثنائیه) باید گفت که انتفاء حکم هنگام تحقق غایت و استثناء است.

### نکته

اگر ثابت شود که غایت و استثناء هر دو طبیعی حکم بوده و شخص حکم برای غایت نمی‌باشند، ادات استثناء، مفهومی مانند مفهوم جمله شرطیه خواهند داشت. مراد از غایت در مثال «صم الی اللیل»، «لیل» است، اما مراد از ادات استثناء در مثال «اکرم العلماء ألا الفساق»، «ألا» است. گاهی نیز ممکن است لفظ دیگری مانند «غیر» به جای ألا بیاید؛ مثلاً گفته شود: «اکرم العلماء غیر الفساق».

بنابراین غایت «لیل» بوده و ادات استثناء «ألا» است. در کل آنچه که دلالت بر مفهوم دارد ادات استثناء است. مثل «حتی» در مثال «صم حتی المغرب».

### تطبیق

ولا شک فی أن الغایة و الاستثناء یدلان علی أن شخص الحكم الذی أريد ابرازة بذلک الخطاب منفی بعد وقوع الغایة و منفی<sup>۱</sup> عن المستثنی تطبیقاً<sup>۲</sup> لقاعدة احترازیة القیود

<sup>۱</sup>. عطف بر منفی.

<sup>۲</sup>. مفعول لأجله «یدلان».

با توجه به قاعده احترازیت قیود، شکی نیست که غایت و استثناء دلالت دارند بر اینکه شخص حکمی که با یک خطاب، ابراز شده است پس از وقوع غایت منتفی است. در مستثنی نیز آن شخص حکم منتفی است. و لکن هذا لا یکفی لاثبات المفهوم لان المطلوب فيه نفی طبعی الحکم، كما فی الجملة الشرطية و هذا<sup>۱</sup> يتوقف علی اثبات کون الغاية أو الاستثناء غاية لطبعی الحکم و استثناء منه

انتفاء شخص حکم بر تحقق غایت در جمله غائیه یا در مستثنی، برای اثبات مفهوم کافی نیست. - همان گونه که در جمله شرطیه بیان شد- و این امر متوقف بر اثبات این مطلب است که غایت یا استثناء، غایت طبعی حکم و استثناء از طبعی حکم باشند.

علی وزان کون المعلق فی الجملة الشرطية طبعی الحکم، فان أمکن اثبات ذلك<sup>۲</sup> للغاية و لأداة الاستثناء مفهوم كمفهوم الجملة الشرطية.

درست مانند آن چه در جمله شرطیه بیان شد که معلق، طبعی حکم است. اگر اثبات آن برای غایت و ادات استثناء ممکن باشد، مفهومی مانند مفهوم جمله شرطیه خواهد داشت.

فتدلان علی أن طبعی الحکم ینتفی عن جمیع الحالات التي تشملها<sup>۳</sup> الغاية أو يشملها المستثنی و اذا لم یکن اثبات ذلك<sup>۴</sup> لم یکن للغاية و الاستثناء مفهوم بهذا المعنی<sup>۵</sup>.

پس غایت و استثناء بر این دلالت دارند که طبعی حکم از تمام حالاتی که غایت یا مستثنی شامل آن هست، منتفی است. و اگر اثبات آن برای غایت و استثناء ممکن نباشد، مفهومی به این معنا نخواهد بود.

SC03:23:38

### ثبوت مفهوم به صورت سالبه جزئیة برای غایت و استثناء

همان گونه که مفهوم برای جمله وصفیه به صورت سالبه جزئیة ثابت است، برای جمله غائیه و استثنائیه نیز به همان نحو ثابت است. برای مثال، در تمام حالاتی که دلیل (غایت) محقق شود، وجوب «صوم» منتفی است؛ چه بسا وجوب صوم بوده باشد و در شب هم ادامه داشته باشد. هم چنین نمی توان گفت هر عالمی که فاسق باشد دیگر هیچ گونه وجوب اکرامی ندارد؛ چه بسا همین عالم به دلیل هاشمی بودن، واجب الاکرام باشد. اما فی الجملة می توان چنین گفت که حکم در تمام مواردی که مشمول غایت یا استثناء است، ثابت نیست؛ چراکه اگر در تمام حالات، وجوب صوم در شب باقی باشد، آوردن قید «الی اللیل» لغو خواهد بود. متکلم می توانست بگوید: «صم» و «الی اللیل» را نیاورد؛ زیرا فرض بر این است که در شب نیز صوم واجب است، اگرچه این وجوب صوم، فرد دیگری باشد. مثل این که مولا دوبار سخن گوید؛ یک بار بگوید: «صم الی اللیل» و یک بار بگوید: «صم من اللیل»؛

<sup>۱</sup> مشارالیه: نفی طبعی حکم.

<sup>۲</sup> مشارالیه: این که غایت و استثناء، غایت و استثناء طبعی حکم باشند.

<sup>۳</sup> مرجع ضمیر: حالات.

<sup>۴</sup> مشارالیه: غایت و یا استثناء غایت طبعی حکم و استثناء از آن باشند.

<sup>۵</sup> یعنی: به نحو سالبه کلیه.

به نظر می‌رسد قید «الی اللیل» لغو است. چون همین که می‌گفت: «صم» دیگر لازم نبود «الی اللیل» را بیاورد و متکفل خطاب دیگری شود که حکم را برای بعد از شب هم ثابت بداند. پس باید حکم در وقت تحقق غایت، فی الجملة منتفی باشد، هر چند این انتفاء به نحو سالبه کلیه نباشد، اما حداقل باید به نحو سالبه جزئی منتفی باشد. در مثال استثناء نیز چنین است؛ زیرا اگر همه علمای فاسق نیز مانند علمای عادل واجب الاکرام باشند، قید «الّا الفساق» زائد بود. بنابراین باید ملتزم شد که فی الجملة حکم وجوب اکرام نسبت به عالم فاسق منتفی است، هر چند که بالجملة در تمام علمای فاسق نمی‌توان چنین ادعایی کرد. ممکن است عالمی فاسق باشد، اما به جهت هاشمی بودن واجب الاکرام محسوب شود.

### نکته

مشکل لغویت زمانی پیش می‌آید که دو حکم بخواهند به نحو موجهه کلیه، در تمام حالات انتفاء وصف و تحقق غایت و مستثنی ثابت باشند. پس آنچه نباید برای صیانت کلام از لغویت ثابت باشد، ثبوت حکم به نحو موجهه کلیه است. بنابراین محذور لغویت، موجهه کلیه را نفی می‌کند و هرگاه موجهه کلیه نفی شد، سالبه جزئی ثابت خواهد بود.

### تطبیق

نعم یثبت لهما مفهوم محدود بقدر ما ثبت للوصف بقرینة اللغویة اذ لو کان طبعی الحکم ثابتاً بعد الغایة أو المستثنی أيضاً و لو بجعل آخر<sup>۱</sup>

برای غایت و ادات استثناء، مفهومی محدود به مقدار آنچه برای وصف قرینه لغویت ثابت بود، ثابت خواهد شد؛ زیرا اگر طبعی حکم بعد از غایت و هم چنین مستثنی، ثابت باشد، حتی با جعل دیگری (برای حکم).

کان ذکر الغایة أو الاستثناء بلا مبرر عرفی فلا بد من افتراض انتفاء الطبعی فی حالات وقوع الغایة و حالات المستثنی و لو بنحو السالبة الجزئیة صیانة<sup>۲</sup> للكلام عن اللغویة.

اینجاست که ذکر غایت و استثناء توجیه عرفی نداشت. پس باید فرض کنیم که طبعی حکم در حالات وقوع غایت و حالات مستثنی اگرچه به نحو سالبه جزئی منتفی است و این به دلیل صیانت کلام از لغویت است.

SCO۴:۳۲:۴۳

<sup>۱</sup>. یعنی: با خطاب دیگری از حکم.

<sup>۲</sup>. مفعول لأجله «افتراض».



## چکیده

۱. جمله وصفیه به نحو سالبه کلیه دارای مفهوم نیست؛ لکن به نحو سالبه جزئیه برای دفع محذور لغویت، فی الجمله دارای مفهوم است.
۲. اگر وصف به تنهایی و بدون موصوف در جمله ذکر شود، از آن با عنوان «لقب» یاد می‌شود.
۳. از دو وجهی که برای اثبات مفهوم وصف بیان شد، هیچ یک در اثبات مفهوم برای لقب جایی نداشته و قابلیت اثبات مفهوم را برای آن ندارند.
۴. غایت و استثناء دو جمله می‌باشند که دارای مفهوم هستند. لکن این مفهوم در آنها به صورت سالبه جزئیه، ثابت است؛ یعنی گاهی اوقات که قید در آنها منتفی شود، حکم نیز منتفی خواهد بود. جمله غائیه، مغیی برای غایتی است و جمله استثنائیه همراه یک استثناء بیان می‌شود.
۵. جملات غائیه و استثنائیه دال بر انتفاء شخص حکم هستند.
۶. اگر اثبات شود که غایت و استثناء طبیعی حکم هستند، مفهومی مانند مفهوم جمله شرطیه خواهند داشت.
۷. مفهوم به نحو سالبه جزئیه برای جمله غائیه و استثنائیه ثابت است.
۸. مشکل لغویت هنگامی رخ خواهد داد که دو حکم بخواهند به نحو موجه کلیه، در تمام حالات انتفاء وصف و حالات تحقق غایت و حالات مستثنی، ثابت باشند.